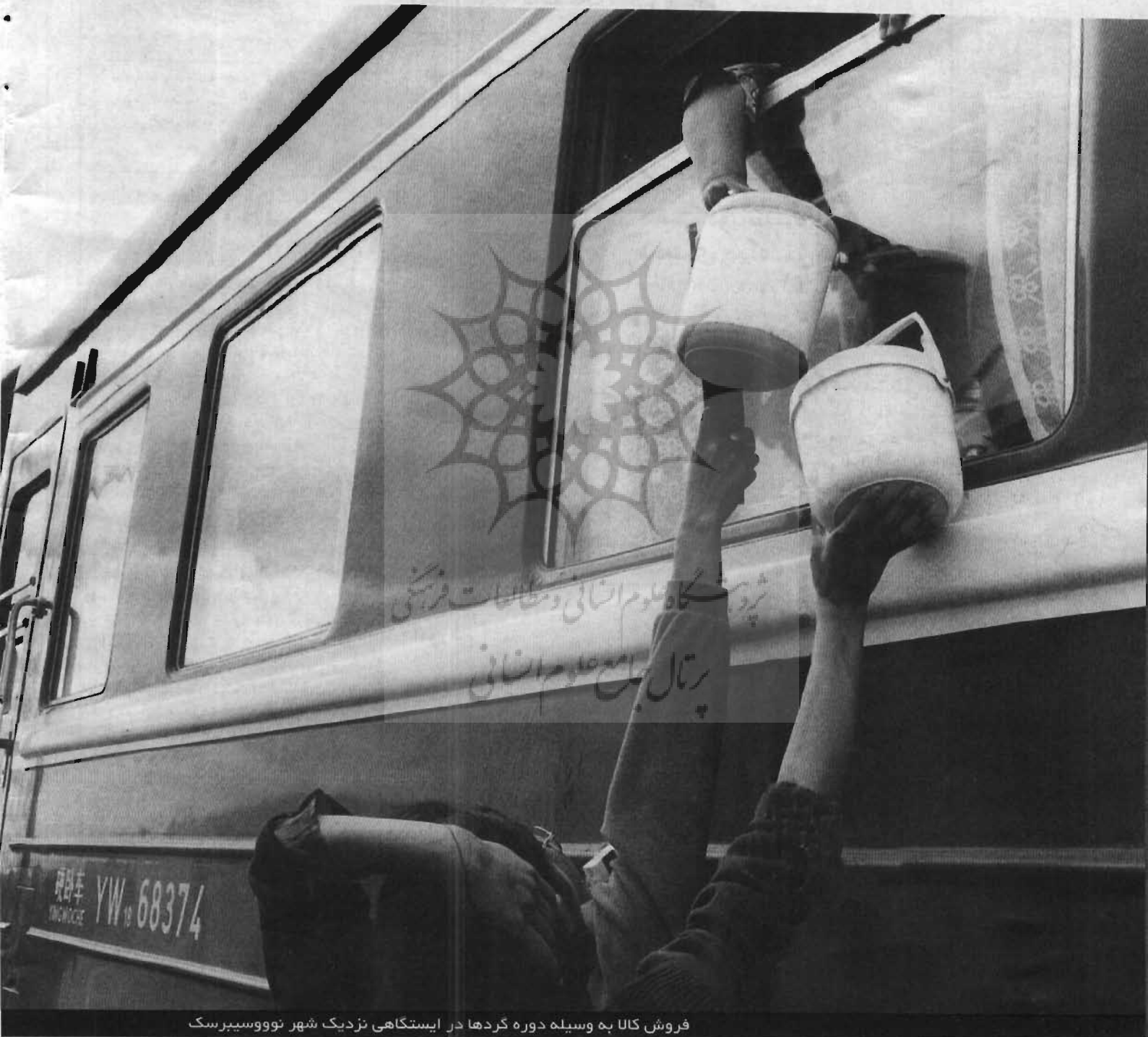


آدمها و مکانها

# بازار بزرگ ما



فروش کالا به وسیله دوره کردها در ایستگاهی نزدیک شهر نوووسیبیرسک

من می‌توانم قطارها را از صدای چرخ‌هایشان بشناسم  
قطارهای اروپایی چهارتا چهارتا می‌زنند ،  
اما در آسیا سه تا پنج و یا سه تا هفت است.  
بلزساندرار، آوای ماورای سیبری و جوانک اهل فرانسه، ۱۹۱۳



# ورای سیریه

عکس‌ها: فردریک هرمان، متن: میشل ژان

فردریک هرمان عکاس فرانسوی و میشل ژان نویسنده فرانسوی کارشناس مسائل چین است.

از مسکو تا پکن، مسافران طی پنج روز همراه ماجراجویان و پدیده تجارت غیر قانونی در سفری افسانه‌ای رنج دوری از وطن را از یاد می‌برند.

رفتن از پکن تا مسکو از طریق مغولستان بیش از پنج روز به طول می‌انجامد، سفری که به اشخاص کم حوصله توصیه نمی‌شود. اما من همیشه این سفر را دوست داشته‌ام. زمانی این سفر حالت رسمی و تشریفاتی داشت، واگن‌های خالی، ایستگاه را در حالی ترک می‌کردند که ردیفی از گاردهای سرخ کتابچه‌های قرمز مانو را در پاسخ به فریادهای «سرق قرمز است»، تکان می‌دادند. اما امروز انبوهی از اجناس گوناگون راهروهای تنگ و شلوغ قطار را فرا گرفته و سفر را کاری خسته‌کننده و پر دردسر ساخته است.

هنگامی که قطار ایستگاه را ترک می‌کند، در مقابل برج مرتفع کناره جنوب شرقی شهر تار تار، که بازمانده کمیابی از برج و باروهای قدیمی است، تلو تلو می‌خورد، گویی برای آخرین بار به تردید می‌افتد. بعضی از مسافران به مناطق دوردست پایتخت چین چشم می‌دوزند، در حالی که بقیه خود را با اتاقک کوچک کندرویی سازگار می‌کنند که تا پنج روز آینده خانه آنها خواهد بود. در ساعات اولیه سفر، قطار ناله کنان از میان کوهستان‌های شمالی چین عبور می‌کند، از منطقه‌ای که در آن دیوار چین (که ابتدا به خوبی تعمیر و مرمت شده و بعد به صورت تلی از خاک در آمده) زمانی مرزهای جهان متمدن را مشخص می‌کرد.

با گذشتن از چشم‌انداز بادزفت‌های اخراپی رنگ و تنگه‌هایی که درختان ترکه‌ای بید به‌طور پراکنده در آنها به چشم می‌خورد، قطار به آرامی و سوت‌زنان به سرزمین مغولستان می‌رسد. به تناسب فصل، زمین‌ها یا پوشیده از باران تابستانی و یا یخ‌زده همچون صخره‌ای در سرمای کشنده زمستان است.

مسیر یکنواخت و پیوسته قطار و مناظر این سرزمین حماسی به جذابیت ساحلی در دوردست می‌ماند که مسافران را به تفکر و تأمل فرو می‌برد، گاهی مسافران دچار رخوت می‌شوند، رخوتی نه ناشی از خستگی یا کسالت بلکه آمیزه‌ای از تخیلات روزانه، مطالعه، گپ زدن، پیچ‌های رمزآلود و لحظات گرانبهای رها شده از قید زمان، زمانی که مسافران به دست فراموشی سپرده‌اند و یا فشارش را کمتر احساس می‌کنند. بعد از داتونگ، در شمال سرزمین مغولستان، استپی نمایان می‌شود که یک‌دست تا افق گسترش می‌یابد. اسب‌سواری که از گله‌ای شتر مراقبت می‌کند و یک چادر (پورت)، تنها علامت حیات در آن فضای بی‌کران هستند که در اواسط تابستان به‌طور پراکنده با علف پوشیده شده و از ماه نوامبر تا بهار دارای شب‌های مهتابی است.

با فرا رسیدن شب، تاریکی قطار را فرا می‌گیرد. روشن شدن چراغ واگن‌ها، تصاویر دنیای خارج از قطار را کاملاً از میان می‌برد. در دل بیابانی که مسافران آن را فراموش کرده‌اند، آرامش خاصی کویه‌ها را پر کرده است. تزیینات قدیمی واگن‌های درجه یک با چیزهایی مثل مخمل‌های مستعمل شاتوتی‌رنگ، آباژورهایی مزین به روبان‌های صورتی روی میزهای کنار پنجره، آئینه‌های شکیل تراش خورده، روکش‌های مشابه چوب ماهون و پرده‌های سبز رنگ و رو رفته، تجملات گذشته را در ذهن تداعی می‌کنند. دنیای بسته‌ای که با صدای تلق چرخ‌های قطار روی ریل‌های فولادی، در دل شب پیش می‌رود. تخت‌های سه طبقه دیواری در واگن‌های مخصوص خواب، نور ضعیفی بر بدن‌های خسته مسافران می‌تابد. باقی فضا را چمدان‌هایی که با مهارت بسته شده و روی هم قرار گرفته‌اند، پر کرده است.

با گذشت روزها و با چرخش چرخ‌ها، قطار از مجموعه‌ای از شهرهای مختلف عبور می‌کند: از اولان باتار، دره سلنگا و سواحل دریاچه بایکال، ایر کوتسک، تومسک، نووسیبیریک، اسورلوفسک (اکنون یکاترین بورگ)، سلسله جبال اورال. همه چیز



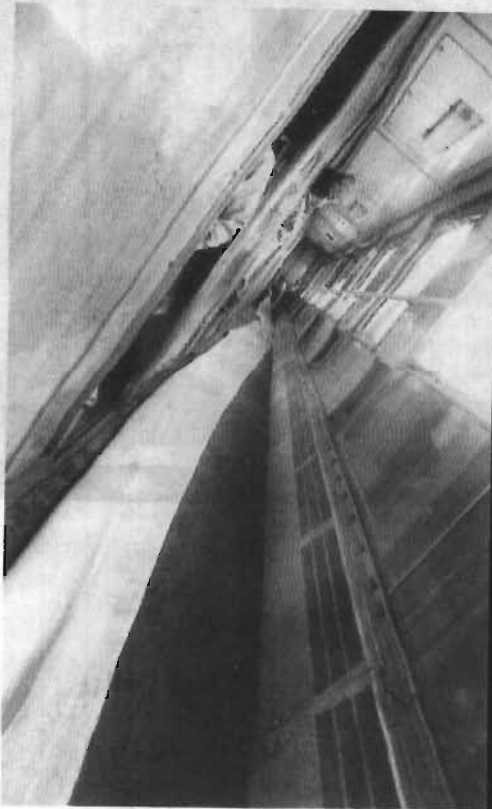
## بازار بزرگ ماورای سیبیره



حرکت یکتوخت قطار انسان را به تفکر وا می‌دارد؛ این زن روسی اهل سیبیره را می‌بینید که به بیرون خیره شده است.

اگر نقاش بودم در پایان این سفر مقدار زیادی رنگ قرمز و رنگ زرد به کار می‌بردیم، زیرا همه ما کم و بیش خرد و خمیر شده‌ایم و سرسامی عظیم خون را به چهره درهم همسفرانم آورده است. و ما به مغولستان نزدیک تر می‌شدیم که چون عمارتی سوزان می‌غرید.

بلز ساندرار، آوای ماورای سیبیره و جوانک اهل فرانسه، ۱۹۱۳.



در واکن های عادی  
 قطار ماورای سیبری.  
 تختخوابها سه طبقه اند.  
 در ابتدای هر مرز  
 واکن های "ملی" توقف  
 می کنند و جای خود  
 را به واکن های دیگر  
 می دهند. واکن های  
 روسی فقط در روسیه، و  
 واکن های مغولی فقط در  
 مغولستان و واکن های  
 چینی فقط در چین حرکت  
 می کنند. هر مسافر  
 در طول راه با انواع  
 آدم ها برخورد می کند:  
 سربازها (تصویر پایین)  
 و بازرگانان قاچاقچی ها،  
 دزدها و ماجراجویان  
 دیگر

مطالعات فرهنگی



به کندی پیش می رود و مسافران به این وضعیت عادت کرده اند. آنها با گام های لرزان از کنار سماور در انتهای راهرو برمی گردند، در حالی که آرنج شان را به پنجره تکیه داده اند غرق در افکار خود می شوند و یا خسته از این سفر بی انتها به شطرنج یا بازی با ورق می پردازند.  
 در مرز هر کشور، واکن غذاخوری عوض می شود. کیفیت غذاها متفاوت است و مجموعه ای از غذاها به مسافران داده می شود، ابتدا غذاهای چینی، بعد مغولی و سرانجام روسی. اما بوفه یا رستوران درجه سه نیز بخشی از این سفر است که تعدادی از مسافران را به خود جلب می کند و جذابیت های ویژه ای دارد. در آن بوی تند سیر، بخار گوشت پخته و عطر

# بازار بزرگ ماورای سبیره

دست از خرید و فروش برمی دارند و در حالی که به توقف بعدی فکر می کنند، با عجله سوار قطار می شوند. اوضاع به همین ترتیب پیش می رود تا زمانی که قطار با گذر از میان دهکده هایی که با برج های سفید یا طلایی یا معبد کلیسا های شان درختان غانی را می مانند که در فصل پاییز حومه مسکو را می پوشانند، به منطقه ای در خارج از مسکو می رسد. این سفر سرچشمه ماجراجویی و الهام بخش خلاقیت هنری است. مگر نه این که «آوای ماورای سبیره» بلزساندرار یکی از زیباترین قطعات شعر مدرن است؟ سفر از میان آسیا به اروپا، هنوز رؤیایی است. گویی رفتن مردم از قاره ای به قاره دیگر، چنان که در خاطره های ما به جا مانده است، نشانگر چیزی غیر قابل تغییر در سرنوشت بشر است.

سوپ کلم روسی با صدای مداوم چرخها در هم می آمیزد. هنگام باز شدن غذاخوری به دلیل وجود مشتریان مختلف، این قسمت تبدیل به سروصداترین مکان قطار می شود. تعداد اندکی از غربی ها کنجکاوانه سعی می کنند باب گفت و گو را با یک زبان مشترک با بومی ها باز کنند. چینی ها محتاطانه همسایگان خود را برانداز می کنند، و کمی آن سوتر، روس ها که روی کاسه های «پرش» خم شده اند، با دیدن خارجی ها حواس شان متوجه آنها می شود. در گذشته فقط تعداد کمی از دیپلمات های شرقی برای رفتن به اتحاد جماهیر شوروی از این قطار استفاده می کردند، اما در سال های اخیر قطار هفتگی پکن - مسکو که از مغولستان یا منچوری می گذرد، پذیرای مسافرانی است که به دلایل مختلف در رفت و آمدند. از متداول ترین این دلایل تجارت است: محصولات



بعضی سبک سفر نمی کنند.

کمیاب در آن سوی مرزها، کاردانی بازرگانان و ازدحام مردمی که اکنون پس از سالها دوباره به فعالیت تجاری رو آورده اند. همچنین گاهی در قطارهای سریع السیر بین المللی «متخصصان» دیده می شوند که در کمین فرصت های مناسب و غیر قانونی یا حتی آماده ارتکاب جنایت اند. در آن میان زنان ماجراجویی که قصد مهاجرت دارند و از ذکر نام خود امتناع می ورزند نیز دیده می شوند که با رؤیای زندگی در بهشت اروپایی در واگن ها پرسه می زنند.

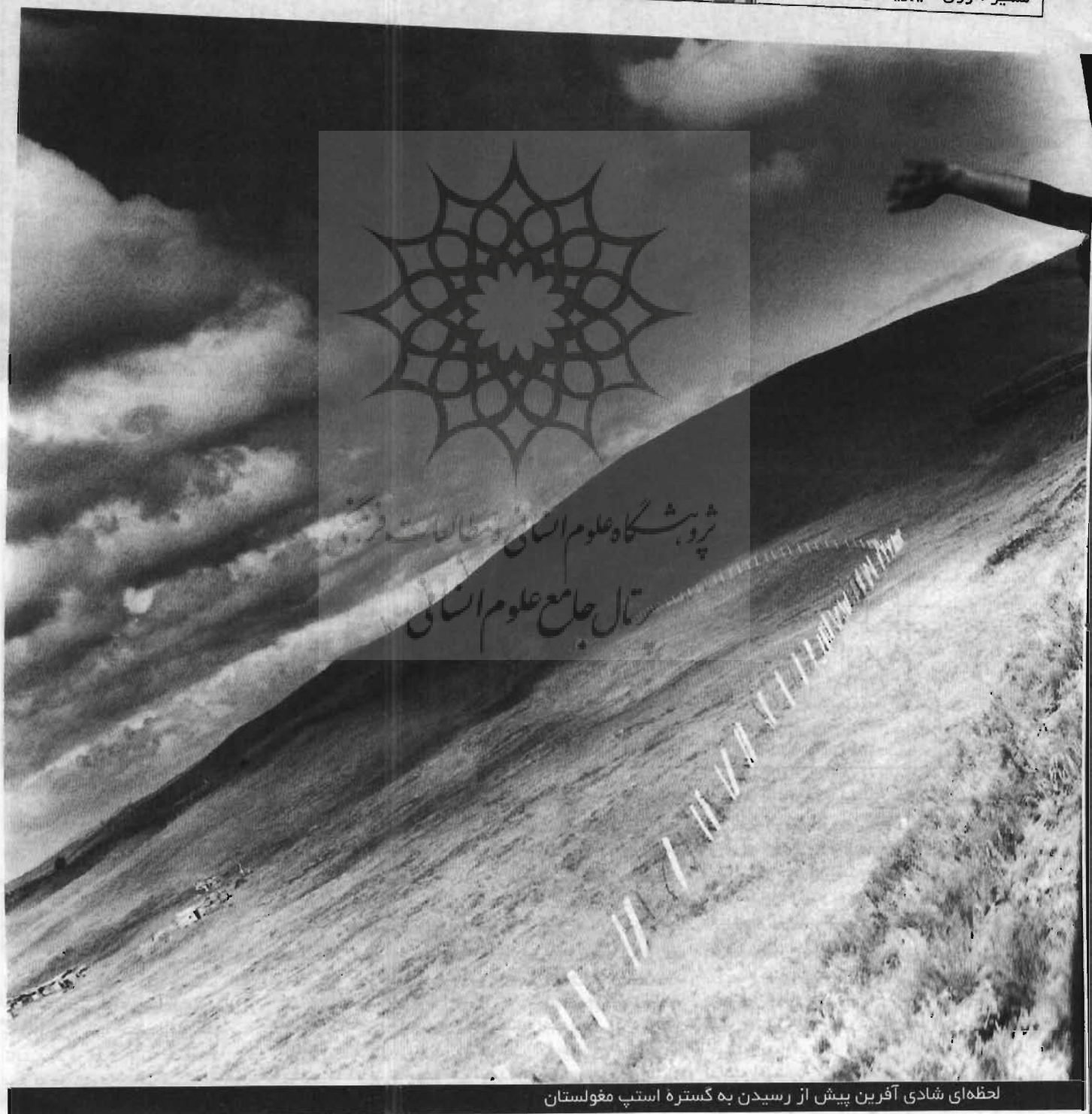
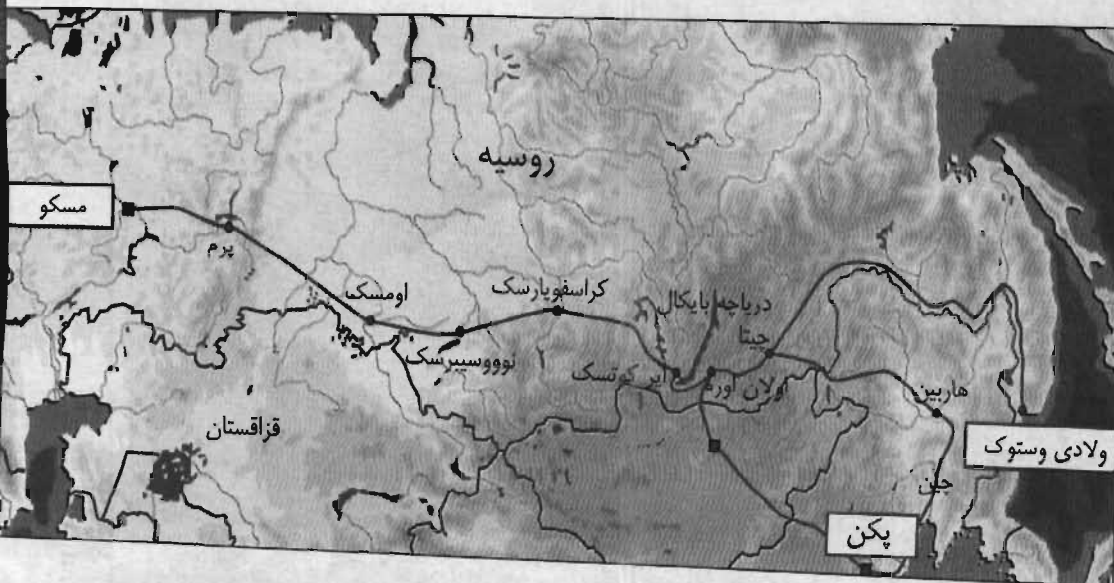
هر چه قطار به سبیره نزدیک تر می شود، راهروها پر جنب و جوش تر می شوند. کارکنان و مسافران قطار که همه چینی هستند، بارهای خود را که شامل کیسه های برنج، بسته های لباس و ظروف پلاستیکی است، باز می کنند. ایستگاه های میان راه، کم و با فاصله های زیاد است، اما وقتی قطار متوقف می شود، فضای ایستگاه یکباره تبدیل به یک بازار بزرگ می شود. صفی از زنان روسی اقلام غیر منتظره ای از قبیل میوه های جنگلی، سبب زمینی داغ، چراغ های پر زرق و برق، کفش هایی که چندان راحت را برای فروش عرضه می کنند. مردان و زنان با کیسه هایی که خدا می داند در آنها چیست از لابه لای واگن ها عبور می کنند. پسرکی بعد از قاپیدن یک شلوار از یک مرد چینی که با خم شدن از پنجره قطار قصد فروش آن را داشت، پا به فرار می گذارد. ناگهان با شنیدن سوت لوکوموتیو مسافران

**بعد از شهر ایرکو تسک  
آهنگ سفر کند و کندتر می شود،  
در نخستین قطاری بودیم که  
دریاچه بایکال را دور زد.**

بلز ساندرار، آوای ماورای سبیره. اهل  
فرانسه ۱۹۱۳

### خواستۀ تزارها

قطار «واقعی» ماورای سیبری ۹/۱۹۸ کیلومتر را از مسکو تا ولادی وستوک می‌پیماید. این قطار فقط در روسیه و بر خط آهن آن، که در سال ۱۹۱۶ به پایان رسید، حرکت می‌کند و به جای خط آهنی ساخته شد که در ۱۹۰۴ به پایان رسید و روس‌ها آن را پس از جنگ روسیه و ژاپن ۱۹۰۴-۱۹۰۵ ناامن یافتند زیرا از منچوری عبور میکرد. امروز، دو خط آهن، مسکو و پکن را به یکدیگر متصل می‌سازد. در ابتدا، آنها قبل از رسیدن به دوراهی بخش جنوبی که یکی از منچوری و دیگری از مغولستان می‌گذشت، از مسیر ماورای سیبری می‌رفتند.



لحظه‌ای شادی آفرین پیش از رسیدن به گستره استپ مغولستان